شیرازه

سیاست صنعت فرهنگ

در میان مقولات مهم مکتب فرانکفورت، صنعت فرهنگ مفهومی محوری است که در تحلیل کلیات جامعه سرمایه‌داری به کار گرفته شده است. به طور خاص آدورنو معتقد بود که نمی‌توان فرهنگ را از اقتصاد سیاسی یا روان‌شناسی جدا کرد و رابطه این ابژه را در کلیت عمومی‌اش در هم تنیده شده است. دربارهٔ این نوع نگاه بحث‌های زیادی درگرفته و یکی از آثار درخورتوجهی که در این زمینه منتشر شده، کتاب «صنعت فرهنگ» نوشته هاینتس اشتایتر است که به‌تازگی با ترجمه خلیل کریمی در نشر نی منتشر شده است.

هاینتس اشتایتر در کتاب «صنعت فرهنگ» با تمرکز بر متن جستار صنعت فرهنگ، ضمن توصیف و تحلیل رویکرد انتقادی آدورنو و هورکهایمر، از رهافت دوگانه‌انگارانهٔ فراتر رفته. ویژگی‌ها و امکان‌های دیگری را در باب موضوع مطرح می‌کند. مترجم اثر توضیح داده که این کتاب هم فهم و دریافت گسترده‌تری از ایده‌های نظری، تحلیلی و تاریخی نویسندگان ارائه می‌کند و هم برای محققان و دانشجویان که عمل‌گرایانه‌تر به این ایده‌ها می‌نگرند، با بررسی مثال‌های میدانی، روش‌ها و فنون تحقیق تجربی مشخصی ارائه می‌کند. افزون بر این، با توجه به الگوی زبانی و روشی، این کتاب می‌تواند به مدیران و تولیدکنندگان حوزه فرهنگ و رسانه و هنر نیز کمک کند. در مجموع، کتاب از لحاظ نظری، روشی و کاربردی کتاب معتبر و مهمی است که ضمن ادامه سنت انتقادی، وجوه دیگری از نوع مواجهه با پدیده‌های فرهنگی را به خواننده معرفی می‌کند.

«صنعت فرهنگ» به مقدمه مترجم و پیشگفتار کتاب و مقدمه‌ای با عنوان «لذت‌های نقد» دارای هفت فصل با این عناوین است: «رویاقبل به صنعت فرهنگ: تجهیزات مورد نیاز»، «درباره روش: با دقت نگاه کنید، خوب فکر کنید و...»، «تولید کالاهای فرهنگی»، «مشکل سرگرمی مورد اجماع صحیح؟»، «وضعیت‌های تعلق: تصاحب مخاطب»، «سیاست صنعت فرهنگ، «روشنفکران در سوپرمارکت: میهوت»، در پایان کتاب نیز کزیده‌ای از آثار آدورنو و هورکهایمر آمده است. فصل نخست، به زمینه متن «صنعت فرهنگ» و خود پدیده صنعت فرهنگ می‌پردازد. بحث فصل دوم روش‌شناختی است و به این امر می‌پردازد که چگونه باید متون ازجمله آثار فلسفی و مصنوعات فرهنگی را مطالعه کرد. سه فصل بعدی، ابعاد کلیدی نظریه صنعت فرهنگ را با توجه به کالاهای فرهنگی و دلالت‌های آن، سرگرمی و پیوند آن با تبلیغات و ابزاری‌کردن مخاطب طرح می‌کند. در ادامه، فصل کوتاهی درباره سیاست صنعت فرهنگ، مبتنی بر نوشته‌های هورکهایمر می‌آید. فصل آخر به تأثیر صنعت فرهنگ در درک ما از فعالیت روشنفکری و همین‌طور نقش روشنفکران، درگذشته و اکنون می‌پردازد. بخش‌های اصلی متن، دورنمایی از قاموس مفهومی طرح‌شده آدورنو و هورکهایمر در ارتباط‌شان از صنعت فرهنگ ارائه می‌کند. با این حال، کتاب از توضیح صریح ایده‌های آدورنو و هورکهایمر و رهافت تحلیلی آنان برای نشان‌دادن چگونگی به کار رفتن تحلیل انتقادی درباره مسائل امروز فراتر می‌رود. از آنجا که متون تاریخی باید به‌روز باشند، نویسنده می‌کوید ترجیح داده این کار را با الهام از مقولات روان‌کاوانه انجام دهد.

نویسنده کتاب در مقدمه‌اش این پرسش را مطرح کرده که رکبار تولیدات صنعت فرهنگ را که دائما از هر طرف به ما هجوم می‌آورند، چگونه باید قطعه‌بندی کرد؟ او می‌کوید نقد فرهنگی معاصر، با وجود تبلیغات فراوان، کمک ناچیزی به این موضوع کرده است. درکل، این نقد بیش از آنکه رونشکر بوده باشد، باعث سردرگمی شده است: درحالی‌که برخی از مفسران، دیوانه‌وار از محصولی فرهنگی تمجید می‌کنند، دیگران بی‌رحمانه محکومش می‌کنند. نویسنده معتقد است که نسبت‌دادن عنوان جذابیت عامه‌پسند به محصولی فرهنگی در برخی حوزه‌ها زیبنده است، اما در سایر حوزه‌ها حتی تعبیری برای ابتذال خواهد بود. از سوی دیگر، عدهای تأثیر متمدن‌سازی تجلی‌بخش فرهنگ را ستایش می‌کنند. درحالی‌که همان محصول یا ژانر را دیگران، به دلیل نخبه‌گرایی آشکارش کنار می‌گذارند: «چنان‌که همه دنبال‌کنندگان عرصه صنعت فرهنگ می‌دانند دستیابی به معیاری منصفانه برای ارزیابی این محصولات کار دشواری است. این وضعیت، فعالیت تازه‌کارها را دشوار می‌کند. بنابراین هدف اصلی این کتاب، فراهم‌آوردن رهنمودهایی برای این معضل است».

اشتایتر نوشته که کتاب قصد دارد به دانشجویان علاقه‌مند کمک کند تا ارزیابی انتقادی را دریابند و در آن مهارت پیدا کنند. این وعده بلندپروازانه، بسه وقت خوب، به پاداش کار بدل خواهد شد. دانش انتقادی آگاهانه به ما اجازه می‌دهد رضایت‌مندی عمیق‌تری در نتیجه مواجهه بازاندیشانه با محصولات و تولیدات فرهنگی به دست آوریم. این کتاب استراتژی دومقوله‌ای را از لذت‌های نقد در نظر دارد. نخست، ارائه و ارزیابی مجدد یکی از منابع اصلی اندیشه انتقادی، سنتی اروپایی که در نظریه انتقادی به او رسید. به طور خاص، این بخش به یکی از ایده‌های مهروی مکتب فرانکفورت، یعنی نظریه صنعت فرهنگ می‌پردازد. آشنا ساختن دانشجویان با این نظریه، آنان را به درک این زبان تحلیل، شامل دایره ارزشمندی از واژگان تفسیر و نقد، مجهز می‌کند. با این حال، اگرچه شناخت این نظریه مهم ما را در مسیری درست قرار می‌دهد، اما کافی نیست. باید بتوانیم تجربیات روزمره خود را نیز در مواجهه با صنعت فرهنگ بررسی کنیم. بنابراین کتاب روش و تکنیک‌هایی در اختیار استادان و دانشجویان قرار می‌دهد که به کمک آنها بتوان برخوردهای نزدیک خود با فرهنگ و تولیدات آن را ثبت و تحلیل کرد، یعنی به صورت عملی مهارت‌های تفسیر و ارزیابی صنعت فرهنگ را کسب کرد.

اشتایتر می‌کوید البته این کار چندان ساده نیست؛ چراکه نقد ضرورتا زیرمجموعه صنعت فرهنگ است و مفسران رسانه در کرداب همان صنعت فرهنگی می‌افتند که مدعی نقد آن هستند. تحلیل ما برای آنکه تاثیرگذار باشد، باید به‌مثابه بخشی از خود تولید فرهنگی فهمیده شود. این بصیرت، احتمالا با بررسی تفصیلی اصلی‌ترین متن درباره صنعت فرهنگ، یعنی فصلی با همین عنوان، در کتاب «دیالکتیک روشنگری» نوشته هورکهایمر و آدورنو تا حدی به دست می‌آید.

تحلیل اشتایتر در خلال بخش‌های مختلف این کتاب، به شیوه‌های متفاوت انجام شده است. در برخی بخش‌ها، به صورت نظام‌مند، تمامیت یک قطعه منتخب از متن آدورنو به تفصیل تحلیل شده است. در سایر بخش‌ها، نقد قطعه از نظر موضوعی همپیسته از جای‌های مختلف متن جمع شده و منظومه‌ها و تفسیرهای جدید برآمده از آنها توصیف شده است. در این کتاب، تلاشی آگاهانه برای بازتعریف معنای اولیه اصطلاح صنعت فرهنگ، آن‌چنان که در عبارت فرهنگ کالایی شکل نمود یافته، انجام شده است.

صنعت فرهنگ
هاینتس اشتایتر
ترجمه خلیل کریمی
نشر نی

آزادی در هجوم تمدن

امیرمحمددهقان

وقتی بخشی از وقت خود را برای مطالعه اثری ادبی، به خواندن رمان پُل هاردینگ، «آن بهشت دیگر» اختصاص می‌دهید، به‌سادگی از مقدمه آن عبور نکنید. سه جیز است که در این مقدمه به کار می‌آید و ایده اصلی این نکته نیز از همان‌جا شکل گرفته است و به مرور و با خواندن داستان، پخته و پخته‌تر شده است. نخست اینکه سرگذشت پُل هاردینگ به دورانی از مکاشفات ختم می‌شود. مکاشفاتی که او را دچار تحولی ناگهانی می‌کند تا جایی که در مصاحباه‌ای می‌کوید «آدم‌هایی که به نظرش سرشان به تنشان می‌ارزد یا جدا‌ناند همگی اعتقادات عمیق مذهبی دارند». هاردینگ بخشی از عمر خود را به مطالعه در الهیات و به‌ویژه الهیات دیالکتیکی پرداخته است. دوم اینکه با نه‌نهادشدن ایده اصلی رمان بر بساور مذهبی «عدن» را درمی‌یابید. عدن، در این رمان، همان جزیره سبب است و آدم و حوا، دو نژاد تیره و روشنی که در هم می‌آمیزند. آمیزش‌ها در این جزیره، بدون آنکه هنوز درکی از تفاوت آمیزش اعضای یک خانواده با یکدیکر داشته باشد، به‌مرور، نسل‌های بعدی را شکل داده است. ساکنان جزیره سبب، انسان‌هایی ناکامل، جایزالخطا و کناهکارند که به مقاومتی آرام در برابر کفتمان علم و تمدن آغاز قرن بیستم می‌پردازند. سومین نکته هم اتصال وقایع رمان به وقایع تاریخی مربوط به جزیره مالاکا است که به ما نشان می‌دهد تمامی وقایع رمان هاردینگ از تاریخ جزیره‌سازی بازنمایی نشده است و تاریخی که پیش روی ما قرار دارد، لزوما تمامی تاریخ نیست، بلکه بخشی از تاریخ است که ما باید می‌دانسته‌ایم. مسئله اساسی ساکنان جزیره سبب وقتی شکل می‌کیرد که متوجه دایمونه، کنیزی تنها و سرکشته‌ای که برای نجات و آموزش به جزیره می‌آید در میانه مواجهه با صلابت، پاکی و به‌ویژه نبوغ ساکنان این جزیره، تحت تاثیر باورهای علم‌زده آن دوران اصوصا باور به اصلاح نژادی، قانع می‌شود که جامعه مستعدی در جزیره سیب، محکوم به فناست و احتلاط نژادی آنها را به انحطاط رسانده است. او در یادداشت‌های شخصی خود این‌کونه تناقض درونش را نشان می‌دهد: «بی‌شک همه مردان برادران می‌اند و همه زنان خواهرانم، و همکی ارواحی از یک خانواده‌ایم. به‌رغم همه این‌ها. هروقت نزدیک یک کاناکاسیام، حس انزجاری غریزی و غیرارادی در من جای می‌کیرد». این، اعترافی صادقانه و بزرک به وضعیت درونی انسانِ آغاز قرن بیستم به احتلاط رنک‌ها و نژادها و تحمل احتلاط ژنتیکی آنهاست. همین وضعیت سبب می‌شود که یلی ناخواسته برای ورود ماموران دولت به جزیره ایجاد شود؛ یلی که در همان بدو ابتدا، ریشه‌های پشیمانی و تردید را با خود می‌آورد اما دیکر ساخته شده است.

از قدرت‌های اصلی‌ِ تن فاردینک در تمام رمان، توصیف‌های شکفت‌انکیز او از طبیعت و دخیل‌کردن طبیعت در روایت است، تا جایی که حتی خرس هم راوی این روایت می‌شود. قدرت دیکر او از ارجاع فراوان و این‌همانی پنهان در میان رخدادهای زندکی انسان‌های آن دوران با کلان‌روایت‌های دینی است. تسلط هاردینک به شیوه پرداخت رمان هم آن‌جایی ستودنی می‌شود که با وجود آنکه مواجهه علم، تمدن و قدرت با ساکنان جزیره را وصف می‌کند اما قضاوتی بر اهالی علم و تمدن نیز ندارد. اصلا ترازد. جنبشی بود که برای برای بهبود ترکیب زاتی انسان شکل کرفت. این بدیهی‌ترین ایده که ما آن را به نام «اوزیسم» می‌شناسیم، احتمالا برای نخستین‌بار توسط فرانسیس کالتون، پسرعموی داروین، بر سر زبان‌ها افتاد. این واژه در ریشه یونانی خود در معنای «تولید نیکو» است و به این آن ایده تولید انسان‌های «برتر» شکل کرفته است. به عقیده کالتون، استعداد و شخصیت با وراثت تعیین می‌شود و می‌توان با ازدواج‌های حساب‌شده در طول چندین نسل پیاپی، نژادی بسیار بااستعداد از انسان را تولید کرد. نکته مهم این است که کالتون می‌خواست مفهوم اصلاح نـژادی را همچون «دینی جدید» در وجـدان ملی جای دهد.

مطابـق تفکر او «آنچـه را طبیعت، کورکورانه، آهسـته و بی‌رحمانه انجام می‌دهد، انسان می‌تواند با تدبیر، سریع و مهربانانه انجام دهد... به نظر من بهبود این سرمایه عالی‌ترین هدفی است که باید به شیوه‌ای معقول به دنبالش باشیم». دانستن این تاریخچه از ایده اصلاح نژاد به ما این لذت را می‌دهد که ارتباطی میان هر سـه نکته‌ای که از مقدمه رمـان فهمیدیم و ایده اصلی رمان پیـدا کنیم. اصلاح نژادی در ادامه تفکرات داروینی و توسـط یکی از اعضای خانواده او مطرح می‌شود. نقـش نهاد دین و مباحث مربـوط به الهیات در تقابل بـا این ایده با حداقل نـگاه تردیدآمیز بـه آن اهمیت پیدا می‌کنـد. تاکید کالتون بر کور بودن طبیعت و آهسـتکی و بی‌رحمـی آن نیز در فرم و نثر به کار کرفته شده از سـوی پُل هاردینک بازنمایی شده است. کویی هاردینک می‌خواهـد به کالتون اثبات کند که طبیعـت آن‌قدرها هم که کالتون می‌کوید کور و بی‌رحم نیسـت و کاهی رحم یک خرس از رحم تمدن و علم انسانی بیشتر خواهد بود.

انـدیـنـه کالتون بـه‌مـرور بـه آمریکا رسـید و در سـال ۱۹۱۰، چارلز داونپورت، زیست‌شناسـی که سرسـختانه مدافع اصـلاح نژادی بود، دفتـری را بـه همین منظـور در بندر کولـد اسـپرینک در لانک آیلند افتتاح کرد. به‌کفته خود داونپورت «هدف این پروژه تهیه فهرسـتی از نمونه‌های فراوان ویژکی‌های موروثی نامطلوب پروتوپلاسـم انسـانی اسـت که در سراسر کشـور پراکنده اسـت». جالب اسـت که در همین زمان، در آلمان، کسی که ایده اصلاح نژادی در آمریکا را ستایش می‌کند کسی نیسـت جز نویسنده «نبرد من»، آدولف هیتلر. در همین کتاب است که می‌کوید «این خواسـته که مانع از تولید مثل افراد معیوبی شـویم که افراد معیوبی همچون خود را تولید می‌کنند خواسـته روشـن‌ترین خرد اسـت و اکر به‌صورت نظام‌مند اجرا شـود، انسانی‌ترین اقدام نوع بشر اسـت». حتی قانون عقیم‌سـازی‌ای که هیتلر برای اصلاح نژادی صادر کرد مورد سـتایش آمریکایی‌ها قرار کرفت. هیتلر بالاخره برنامه اصلاح نژادی را از قانون فراتر برد و به قتل و نسل‌کشـی رسید. همان هیتلر نابغه نقاش، حالا در آن «بهشـت دیگر»، عیتان هانی هم نابغه و نقاش اسـت. او تنها کسـی است که برای پرورش استعدادش مبارزه چندانی برای اصلاح نژاد در جزیره‌اش ندارد. اما جزیره او و ساکنانش، در صحنه‌هایی درخشـان و ترازدیک، به خاک و خونی کشیده می‌شوند که پادآور قتل‌ها و نسل‌کشـی‌های بشری است. اکنون کسی باید ترغیب شده باشـد تا پرداختِ خاص پُل هاردینک از داسـتان جزیره سیب و مبـارزه پنهان سـاکنان آن جزیره با هجوم تمدن را بخوانیم. شـاید بد نباشد به طرفداری از هاردینک و روایتش مؤخره این متن را با استدلالی از هاریماس بنویسـم. با وجود اینکه ریشه‌های اصلاح نژادی در آمریکا و آلمان به‌وضوح پیداسـت، یورکن هاریماس، فیلسـوف برجسته آلمانی با آن مخالف اسـت. به عقیده هاریماس «ما آزادی خود را با ارجاع به چیـزی تجربه می‌کنیـم که ذاتا از حوزه اختیار ما بیرون اسـت و برای اینکه خود را آزاد بدانیم، باید بتوانیم ریشه‌های خود را به آغازی ارجاع دهیم که خارج از دسترس اختیار ما قرار دارد». در واقع به نظر هاریماس، ما نمی‌توانیم آزاد باشـیم مگر آنکه ریشه در جایی داشته باشیم که در نسـل خودمان نبوده است. شـگفت اینکه به عقیده هاریماس «این جایی که دیگری همچون خدا تا حدی از حوزه اختیار ما بیرون اسـت و برای دیگری نیسـت». کودکی که در شرایط دسـتکاری‌شـده به دنیا می‌آید، برخلاف کودکی که در شـرایطی مشروط و غیرخشـحی و احتمالی زاده شـده، مدیون و تابع قدرتی است که مدیون مادر یا مادر خود اسـت و به این ترتیب، او، دیگر آزاد نیست. یک بار دیگر رمان پُل هاردینک را مرور کنید. ساکنان جزیره سبب، وابسـته و متأثر و درهم‌تنیده با طبیعت‌اند. حتی نوغبشـان را در تندیکی با طبیعت بیرون می‌دهند. در زاد و ولد و تولید نسـل هیچ قاعده‌ای ندارند. ساکنان «آن بهشت دیگر»، در برابر هجوم تمدن، در آزادی کامل، به نقطه پایان می‌رسند.

درباره «آن بهشت دیگر» اثر پل هاردینگ

کرامت گم‌شده در تاریخ

آزاده فردوسی

شرق: «آن بهشـت دیگر»، سومین داسـتان بلند پل هاردینک، نویسنده آمریکایی است که پس از انتشار داسـتان «اتون» در سـال ۲۰۱۳ و در ادامه همان داسـتان نوشته شد و نوشـتن آن یک دهه طول کشید تا اینکه سـرانجام در سال ۲۰۲۳ منتشر شد. این کتاب تاکنون نامزد جایزه بوکر و جایزه ادبی بین‌المللی دوبلین در سال ۲۰۲۳ شد و همچنین برگزیده نهایی جایزه ملی کتاب آمریکا در سال ۲۰۲۴ بوده اسـت. پل هاردینک، نویسنده و موسیقی‌دان در سال ۱۹۶۷ در شهر بوستون متولد شـد. در رشته زبان انگلیسـی به تحصیل پرداخت و در کارگاه نویسندگان آیووا نیز شـرکت داشت. هاردینک در دانشـگاه‌های هاروارد و آیووا به تدریس نویسندگی خلاق پرداخته و اولین رمان او در سال ۲۰۰۹ منتشر شد و در سال ۲۰۱۰ جایزه پولیتزر را از آن خود کرد. از هاردینک جز کتاب «آن بهشت دیگر»، نخسـتین رمانش به نام «دوره‌کردها» با ترجمه مجتبی ویسی منتشر شده است.

نـام پل هاردینک، نویسـنده آمریکایی که تاکهان با رمان نخسـت خود، «تعمیرکارها» برنده جایزهٔ پولیتزر شـد، همواره تداعی‌کر یک سـبک متمایز است؛ سبکی که در آن، زبان به جای ابزاری برای روایت، خود تبدیل به یک رویداد می‌شـود. با این حال، شاهکار اخیر او، «آن بهشـت دیگر» که با ترجمهٔ درخشـان فرزانه دوستی به فارسـی درآمده و نامزد جایزهٔ بوکر شده است، ماجرای یک جامعه تعمیم داده؟ حال یک مکان کوچک می‌تواند جعبه‌کوعرب باشـد؟ داستان «آن بهشت دیگر» با آدم‌هایی عجیب‌وغریب باشـد؟ داستان «آن بهشت دیگر» با آدم‌هایی عجیب‌وغریب که در اجتماعی عجیب‌وغریب و در مکانی عجیب‌وغریب زندگی می‌کنند، روایت می‌شود. عجیبی و غریبی مناسبات داستان، نه به این خاطر اسـت که آنها در سـیاره‌ای دیگر یا در عصری دیگر زندگی می‌کنند، و نه به این خاطر که کوتوله، یک چشـم یا به هر کونه عجیب‌الخلقه‌اند. اتفاقا عجیب‌وغریب‌هایی از جنس خود ما هسـتند. عجیب‌وغریب‌هایی که از ابتدا این‌طور نبوده‌اند، این‌طور شـده‌اند. این‌طور بوده‌اند و این‌طور مانده‌اند. اما نمی‌کذارند این‌طور بمانند. آنها در جزیره‌ای تحت فرمان ایالت میز در ایالات متحده زندکی می‌کنند و مناسبات اینجا‌ی‌شان آنها را تبدیل به کونه‌ای عجیب‌وغریب کرده. آنها همانند ما می‌ترسند، همانند ما مضطرب می‌شوند، همچون ما خاص و مثل ما درونِ هم‌کویند. پیشان‌کاری‌شان فرقی با ما ندارد و فراکردن‌شان فراکردن از همان جیزهایی اسـت که ما فرار می‌کنیم. آنها انتخاب می‌کنند که عجیب باشند و غریب به نظر بیایند. بودن در این داسـتان مهم نیسـت، شُدن مهم اسـت. همین است که این رمان را ارزشمند و خواندنی می‌کند. همین که شما شُدن‌شان را می‌خوانید، می‌بینید، می‌شـنوید و حس می‌کنید. این است فرق بین یک داستان خوب و داستانی که خوب نیست. این است که کیرده‌شدنی نوسنده را نشان می‌دهد. این است که کار هر کسـی نیسـت. مگر نه هر کسـی می‌تواند یک جامعه عجیب در ابایی ندارد، از فقر طاقت‌فرسـا کرفته تا تاریک‌ترین اسرار خانوادکی. هاردینک این جامعه را ایـده‌آل نمی‌کند، بلکه بر «نجابت در بطـن تباهی» تاکید می‌ورزد. در واقع، این انتخاب ادبـی یک پیام اخلاقی قدرتمند دارد: کرامت و شایسـتکی بقای این افراد. علی‌رغم تمام پیچیدکی‌ها و لکه‌های تاریخی‌شان همچنان باید‌ساخت؛ این «عدن دیکر» جایی است که در آن، سـتم‌دیدکان با تمام نواقص خود، شایسـتهٔ زندکی و حمایت درونی هستند.

قدرت مرکزی رمان، نثر تعزلی و پرشـکوه هاردینک اسـت که منتقـدان آن را با فاکنر مقایسه کرده و دارای «نور فرشـته‌ای نفس‌کیر» دانسته‌اند. این نثر، فراتر از زیبایی‌شناسی اسـت؛ هاردینک با جمـلات دراز و آهنکین، زمان را غیرخطـی روایت می‌کند و صداهای اسـت؛ هاردینک با جمـلات دراز و آهنکین، زمان را غیرخطـی روایت می‌کند و صداهای جزیره، طبیعت و شـخصیت‌ها را در هم می‌بیچد تا اسـتعاره‌ای از یک جویـن چندباره و در عیـن حال واحد بیافریند. این زبان، به زندکی‌هایی که تاریخ رسـمی آنها را «بی‌ارزش» تلقی کرده، «وزن هیچ‌شناسـانه» می‌بخشـد. همان‌طور که «نیویورک تایمز» نوشـت، شـخصیت‌هایی که هاردینک کلق‌کرده، «زنده، روایکون اسـا ملموس‌اند». آن‌قدر واقعی که ممکن اسـت شـما را به کریه بیاندازد». در این رمان، زبان یک جسـد زیبایی‌شـناختی برای مقاومت اسـت. «آن بهشـت دیگر»، تلاقی ترازدیـک قدیمی با ایدئولوکی جدید «اصلاح نژاد» اسـت. این رمان با این ظرافت‌ها به یک بیانیهٔ جهانی تبدیل می‌شـود. هاردینک نشـان می‌دهد که چکونه ایدئولوکی‌هایی مانند اصلاح نژاد، با ماسـکی از «علم»، به ابزاری برای سـتم دولتی تبدیل شـدند تا جوامع نامطلوب را محو سـازند. «آن بهشت دیگر» در نهایت، یک سـند ادبی اسـت که به ما می‌آموزد کرامت انسـانی، کالایی نیسـت که دولت‌ها بتوانند آن را بکیرند یا کنار کنند؛ بلکه یک حق ذاتی اسـت که حتی در میان تباهی، با مقاومت و مهرورزی، حفظ می‌شـود. پل هاردینک توانسـته است با نثر متراکم و شاعرانهٔ خـود، به‌جای رمان، نوعی دعای مغفرت ادبی برای مردمی بنویسـد که دولت آنها را غرمنده کرد و این، خـود بزرک‌ترین عمل مقاومت هنری اسـت. همان‌طور کـه هیتلر داوران بوکر کفتنـد، این کتاب «سـمفونی ظریف زبان، زمین و روایت» است. خواندن این رمان، یک تجربه اخلاقی اسـت. این نه یک داسـتان آرام‌بخش، بلکه یک شاهکار شکفت‌انکیز و برشدت اسـت که به ما می‌آموزد چکونه با چشـمانی کشوده به تاریخ بنکریم.

آن بهشت دیگر
پل هاردینگ
ترجمه فرزانه دوستی
نشر بیدگل

سکوتی سرشار از ناگفته‌ها

منین نوروزی

در جهانی که تاریخ، اغلب صدای حذف‌شـدکان را خاموش می‌کند، پل هاردینک در «آن بهشـت دیکر» سـکوت را بدل به روایت می‌سـازد. او از طـرد نـژادی، معنای خانه، حافظه و مقاومت در برابر فراموشـی سـخن می‌کوید. رمان از رویدادی واقعی الهام می‌کیرد: تخلیهٔ اجباری جزیره مالاکا در سـواحل سـن آمریکا در اوایل قرن بیستم. هاردینک این واقعهٔ تاریخی را به جهانی شاعرانه و اسطوره‌ای بدل می‌کند؛ جایی که ساکنان جزیره، حاصل درهم‌تنیدکی نژادها و فرهنک‌ها. در بی زیستن در هماهنکـی با طبیعت‌اند. اما جهان بیرون با جهـره وثوت و علم نژادشـناسـانه می‌آید تا «نظم اجباری» جزیره را برقرار کند، و همین آغاز فروپاشـی اسـت. کویی جزیره، در این رمان، نمادی از باغ عدن اسـت؛ مکانی نخسـتین که در آن دو نژاد، چونـان آدم و حوا، در معصومیتی ساده زیسـت می‌کنند تا زمانی که کناه و قدرت وارد می‌شود. هاردینک با واماکیری از روایت‌های عهد عتیق، مدام کتب آسـمانی را تورق می‌کند؛ کشتی نوح، سقوط از بهشـت و مفاهیم کناه و رسـتکاری در بافت داسـتان مانند تاروپود جاری‌اند. اما نویسـنده هرکز در دام شـعار یا تمثیل‌کرایی نمی‌افتد. او از دل اسـطوره، شمایلی انسـانی و دینی می‌سازد: انسان عاصـی و ناکامل، نه قدیسـی مطلق و نه کناهکار مطلـق، بلکه کاملا خاکسـتری.

جزیره اسـتعاری سـیب، پادآور ناروایی‌های پدران پاک‌دین نویسنده اسـت؛ کسـانی که با ادعای نجات، تبعیض را تقدیس می‌کردند. هاردینک که سال‌ها الهیـات و آثار مشـهور فونتاین، جون کالوین و کارل بارت را خوانـده، با ناکامـی دیالکتیکی به ایمان و تاریخ می‌نکـرد: تقلیل میان وعدهٔ رسـتکاری و واقعیت کناه بسـتر. زبان او آکـنـده بـه لحن نبوی مقدس اسـت. اما در همان حال او آنچه را فاصله می‌کیرد تا تناقض ایمان و اخلاق عیان شود.

بـا نکاهی به تاریـخ درخی‌پایبند رمان بـر پایهٔ اسـناد واقعی موزهٔ «بادمان جزیره مالاکا» نوشـته شده است. هاردینک از تاریخ به «حقیقتی شـاعرانه می‌رسد و نشـان می‌دهد که چکونه تاریخ می‌تواند فراموش شـود، و چکونه ادبیات آخرین پناه پادآوری آنچه رفته اسـت. در این اثر، مسئلهٔ نژاد به شکلی عمیق و اسـتعاری بازتاب می‌یابد. واژه «مولاتو» که به انسـان‌های دو رکهٔ آفریقایی-اروپایی اطلاق می‌شـود، به نمادی از خون مختلط یک نسـل، خونی که هم سـرچشـمهٔ حیات است و هم بهانهٔ طردشـدکی. حتی در بخشی از متن کتاب اشاره‌ای تمثیلی به «بیک» یکی از خال‌های ورق دیده می‌شـود؛ تشـبیهی تلخ از انسان‌های سیاه‌پوست به خال‌های سیاه ورق، که پادآور خشونت زبانی و فرهنکی نژادپرستی است.

از نظر سـاختار، روایت بر چند زاویه دید استوار است. صداها در هم می‌پیچند؛ کاه راوی دانای کل سـخن می‌کوید، کاه ذهن شخصیت‌ها با نثـر سـیال، حس چندصدایی. نه‌فقط بازی فرمی بلکه اسـتعاره‌ای از هویتی چندپاره است. در این رمان هیچ صدایی مطلق نیسـت؛ هر صدا بخشـی از یـکـورهٔ حافظه‌ای جمعی اسـت که از دل فراموشـی برمی‌خیزد. هاردینک رمان را به صورت خطی روایت نمی‌کند. کذشـته، حال و آینده را در هم می‌ریزند، همان‌کونه که خاطره در ذهن انسان کار می‌کند. هر فصل چون جزیره‌ای مسـتقل اسـت که تکه‌ای از زندکی یا ذهن را روایت می‌کند و در پیوندی پنهان با دیکر جزایر شـکل می‌کیرد. این کونه غیرخطی، خواننده را وادار می‌کند خودش قطعات جزیره را کنار هم بکذارد و از میان شـکاف‌ها حقیقت را جـدا می‌کند. نثر هاردینک، میانه مواجهه با صلابت، پاکی و به‌ویژه نبوغ ساکنان این جزیره، تحت تاثیر باورهای علم‌زده آن دوران اصوصا باور به اصلاح نژادی، قانع می‌شود که جامعه مستعدی در جزیره سیب، محکوم به فناست و احتلاط نژادی آنها را به انحطاط رسـانده اسـت. او در یادداشت‌های شـخصی خود این‌کونه تناقض درونش را نشـان می‌دهد: «بی‌شـک همه مردان برادران می‌اند و همـه زنان خواهرانم، و همکی ارواحی از یک خانواده‌ایم. به‌رغم همه این‌ها. هروقت نزدیک یک کاناکاسیام، حس انزجاری غریزی و غیرارادی در من جای می‌کیرد». این، اعترافی صادقانه و بزرک به وضعیت درونی انسانِ آغاز قرن بیستم به احتلاط رنک‌ها و نژادها و تحمل احتلاط ژنتیکی آنهاسـت. همین وضعیت سـبب می‌شود که یلی ناخواسـته برای ورود ماموران دولت به جزیره ایجاد شود؛ یلی که در همان بدو ابتدا، ریشه‌های پشیمانی و تردید را با خود می‌آورد اما دیکر ساخته شده است.

از قدرت‌هـای اصلـی تن فاردینـک در تمام رمـان، توصیف‌های شـکفت‌انکیز او از طبیعت و دخیل‌کردن طبیعت در روایت اسـت، تا جایـی که حتـی خـرس هم راوی این روایت می‌شـود. قدرت دیکر او از ارجاع فراوان و این‌همانی پنهان در میان رخدادهای زندکی انسان‌های آن دوران با کلان‌روایت‌های دینی اسـت. تسـلط هاردینک به شـیوه پرداخت رمان هم آن‌جایی ستودنی می‌شود که با وجود آنکه مواجهه علـم، تمدن و قدرت با سـاکنان جزیره را وصـف می‌کند اما قضاوتی بـر اهالی علم و تمـدن نیز ندارد. اصلا ترازد. جنبشـی بود که برای بـرای بهبود ترکیب زاتی انسـان شـکل کرفت. این بدیهی‌ترین ایده که ما آن را به نام «اوزیسـم» می‌شناسـیم، احتمالا برای نخسـتین‌بار توسط فرانسـیس کالتون، بـرسـعوی داروین، بر سر زبان‌ها افتاد. این واژه در ریشـه یونانی خود در معنای «تولید نیکو» است و بر اساس آن ایده تولیدِ انسـان‌های «بهزاد» شکل کرفته است. به عقیدهٔ کالتون، استعداد و شخصیت با وراثت تعیین می‌شود و می‌توان با ازدواج‌های حسـاب‌شـده در طول چندین نسـل پیاپی، نژادی بسـیار بااستعداد از انسان را تولید کرد. نکته مهم این اسـت که کالتون می‌خواست مفهوم اصلاح نـژادی را همچون «دینی جدید» در وجـدان ملی جای دهد.

بهشت از پشت واژه‌ها

مهساابراهیمی

پل هاردینک نویسـنده‌ای اسـت که در ۴۰سالکی عنوان رسمی نویسندکی را از آن خود کرد است. نوشتن را چون بداهه‌نوازی موسـیقایی می‌داند و خـود را چون کلاغی شـبانه مثل می‌بیند که هر بخش یا رنکی که توجهش را جلب کند برمـی‌دارد و داخل دیکی می‌اندازد. نزدیک‌ترین توصیفی که می‌توان از «آن بهشـت دیکر» داشـت شاید همین توصیف نویسـنده از شـیوه نکارش خویش باشد: «من با ماجراها یک روایت یا داسـتان شـعری می‌جرخد که منتقدان تجزیه‌شناس تکیه دارند برای درک بهتر حقیقت رویدادها، بهتر اسـت خوانندکان سری به مسـتندات معتبر تاریخی بزنند و به این کتاب به چشـم داسـتانی بنکرند. «آن بهشت دیکر» را کویی شـعری می‌کفت از ابتدا، اواسط و تا خط آخر، کویی مشـغول خواندن شـعری آهنکین هسـتید. یا شـاید هم بهتر اسـت بکویم نقاشـی اسـت خواندنی. چشـیدنی و بوییدنی که یک بار دیکر این واقعیت مسجل را به‌صـورت خوانده می‌کوید که جرا خواندن لذت‌بخش‌تر از دیدن اسـت و حتی کاهی دلانتی‌تر از بودن. شاید حتی اکر به صد سال قبل سـفر کنیم و روی صخره رو به اقیانوس در جزیره مالاکا بایسـتیم، باز هم به حقیقت زیبای سـیال اسـت که آنجا را بهشـت کرده اسـت. جایی که همه به شیوه خودشان زندکی می‌کنند و دیکری را برای آنکه مثل خودشان بسـت عجیب و کمراه نمی‌دانند. کویی تا زمانی که بشـر مشـغول زنده‌نکه‌داشـتن خویش اسـت بهشتی اسـت و به محض خارج‌شـدن از آن، خـوی زمین‌اش بالا می‌آید و آنجاسـت که می‌اندیشـد خدا را بهتریز راه. مجبورکردن دیکران اسـت به زیسـتن به شیوای که بلد اسـت و هیولای دینی درست در ان لحظه متولد می‌شود.

داسـتان «آن بهشـت دیکر» اسـت. اما نام کتاب مفهومی عمیق‌تر را در داسـتان کوشـیده می‌کند برای تفکری بیشتر. مرکزیت داسـتان جزیره‌ای اسـت رو به اقیانوس. مکانی به‌ظاهر جهنمی که کم‌کم بهشتی پنهان و نادیدنی از زیر لایه‌های ناخوشایند بیرون می‌زند. بر آرامش‌ترین و امن‌ترین مکان در جهان کویی درخت زاکاراست که معبدکاهی کوچک و زیباسـت در میان رشـتی‌ها، نه از آن حی